

با پوزش از اشتباهی که در پخش نسخه ی اولیه و اصلاح نشده مقاله پیش آمد، لطفا نسخه جدید را جایگزین کنید.

<http://www.kanoonm.com/2106#more-2106>

انحراف و ضربه زدن به سازماندهی در دوران خودکامگی

از سلسله مقالات مربوط به سازماندهی

(بخش سوم)

سعید جهانگیری

این نوشته شامل سه بخش است: برخورد کلی نظام سرمایه‌داری برای مایوس کردن مردم از مبارزه، شیوه‌های برخورد نیروهای امنیتی با مبارزین به صورت مستقیم، شیوه‌های نفوذ نیروهای امنیتی در درون سازمان‌های مبارز. دو قسمت از این نوشته قبلا منتشر شده است که در آن مقالات دو دوره از سازماندهی مبارزات کارگری در ایران مورد بررسی قرار گرفته است.

با نگاهی به عملکرد تاریخی کشورهای دیکتاتوری در جهان که اساسا از الفبای سرمایه داری بهره مند می‌باشند و در تکامل دیکتاتوری های نظامی و تغییر آنها در چهار دهه گذشته منسوب به سیستم اقتصادی مکتب شیکاگو (میلتون فریدمن) و دکترین شوک را بشناسند [1] می دانند که در مواجهه با جمع گرایی و زندگی جمعی مردم می‌توان دریافت که به تدریج این سیستم‌ها شرایط نه تنها اقتصادی و سیاسی بلکه شرایط اجتماعی را نیز روز به روز بیشتر مورد تاخت و تاز قرار داده و با سیاست‌های جدید سعی در القا این تفکر دارند که مردم هیچ راهی برای گریز از شرایط حاکم بر زندگیشان ندارند. علاوه بر این قدرت حاکمه بر همه چیز مسلط و قادر است در حالی که از انواع و اقسام شیوه های سرکوب اجتماعی – اقتصادی و رسانه ها برای نمایش قدرت و توانایی خود استفاده می‌کنند همزمان فرهنگ یاس و سطحی نگری را در جامعه برای به پوچی کشاندن مردم اشاعه می‌دهند و می‌بینیم در شرایط کنونی نظام سرمایه داری تلاش می کند انسان‌ها را در ورطه هولناک فردگرایی غرق نماید (بسیاری از آنان خود را در ورای مهمانیهای آن چنانی قایم می‌کنند) تا خود را برتر و متمایزتر از دیگران ببینند در حالی که جمع گرایی و به منافع و توانایی‌های جمعی اهمیت دادن بهترین شیوه زندگی انسانی می‌باشد اما در کشورهای سرمایه داری قشر وسیعی از مردم روزبه روز از آن بیشتر فاصله گرفته و در دنیای مجازی به دور از هرگونه تجربه عملی و عینی هر روز بیشتر با تنهایی و ناتوانی اش در مواجهه با مشکلات شخصی و اجتماعی روبرو می شود (در حالی که می بینیم در کشورهای امریکای لاتین مردم با تکیه بر تفکر جمع گرایی نیروی زیادی برای مبارزه با این تاکتیک های فرهنگ امپریالیستی از طریق تشکیل تعاونی های جمعی و ... گرد آورده و به پا خاسته و دیکتاتورها به زیر کشیده اند).

سیاست‌های نظام امپریالیستی به کمک تکنولوژی و سایر امکاناتش تا حدود زیادی موفق به محاصره انسان‌ها در این شرایط شده است. هدف این سیستم این است که انسان الینه شده جز به خود و مشکلات فردیش نیاندیشد. (بالا بودن آمار خودکشی و افسردگی و مصرف داروهای روانگردان یکی از دلایل زندگی فردی و تنهایی می باشد) اما به رغم این همه تلاش که صرف بودجه های کلان و تشکیل نیروهای نظامی و سرکوب متعدد از رسمی و غیر رسمی شده است، باز هم از مردم می ترسند و هر روز بر تجهیز کردن نیروهای سرکوبشان می افزایند در حالی که در بسیاری جاها مردم در نبود یک آلترناتیو و عدم سازماندهی از قدرت و توان خود غافلند. اما چاره چیست؟

همانطور که در مطلب قبل اشاره شد سازماندهی از ارکان اصلی یک جامعه پویا و زنده است و مردمی که برای دست یافتن به خواسته ها و اهدافشان به نتیجه مشترکی می‌رسند بر اساس شواهد تاریخی موجود توانا و شکست ناپذیر می‌باشند و بر این

اساس است که سیستم سرمایه داری و حکومت‌های دیکتاتوری از همبستگی و اشتراک فکری مردم وحشت دارند و با استفاده از شیوه‌های متفاوتی سعی در جلوگیری از سازماندهی و همبستگی بین مردم و به ویژه کارگران و حقوق بگیران دارند.

کشورهای دیکتاتوری از شیوه‌های مشابهی معمولاً برای سرکوب و جلوگیری از سازماندهی به ویژه سازماندهی کارگری به شکل طبقاتی استفاده می‌کنند و این شیوه ها بسته به منطقه و شرایط زمانی شدت و حدت بیشتری می‌یابد.

۱- برخورد کلی نظام سرمایه‌داری برای مایوس کردن مردم از مبارزه

به دنبال انقلاب اکتبر و بعد از شکست انقلاب در آلمان، جنبش کارگری جهان مسیری متفاوت تر از آنچه بنیانگذاران بین الملل آن را نوید می‌دادند طی کرد. چرا که سرمایه در یک صد سال گذشته با تمام توان و امکانات به مقابله با ایده برابری خواهی قد علم کرده است. سرمایه از اختلافات درون اردوگاه برابری خواهی توانست بیشترین استفاده را ببرد و در یک قرن گذشته این مبارزه را اگر خفه نکرده باشد حداقل آن را در بسیاری از زمینه ها اخته کرده است. اگر در تعدادی از کشورهای غربی سوسیال دموکراسی خفیف توانست بخش‌هایی از حداقل‌های زندگی را تامین کند ولی نتوانست روح سرکش انسانی را سیراب کند که انسانیت را جستجو می‌کرد. سوسیال دموکراسی آرزوی خرده بورژوازی‌ای بود که میلیون‌ها انسان را می‌توانست به خانه بکشاند تا از ترس سرمایه هار انگلیسی و امریکایی صدایش در نیاید و امید داشته باشد که همان رویای امریکایی روزگاری سرنوشت آنها را رقم زند.

دو بلوک شدن دنیا و امید احزاب کمینترن برای پیوستن غرب به بلوک شرق تنها خود را در بازی‌های قدرت جنگی نشان داد و آرزوی ناسیونالیستی و یکه تازی استالین و ناسیونالیست روس را سیراب می‌کرد چرا که در بلوک شرق با وجود حداقل‌های زندگی، خفقان ان چنان مردم را سرخورده کرده بود که شکست این نظام به هارتر شدن سرمایه افزود، از طرفی در غرب سرمایه‌داری با بوجود آوردن یک زندگی معمولی برای عموم مردم (که حاصل استعمار و استثماری کشورهای دیگر همراه با جنگ‌های خونین است) در کنار انقلابات فوردی و آزادی‌های نسبی در جامعه اش، جو قوی ضد کمونیستی بوجود آورد که با شکست اردوگاه و رشد اقتصادی چین، این زندگی معمولی در غرب نیز به شدت افت کرد.

بلوک شرق نتوانست به وعده‌های همبستگی و برابری اش عمل کند و مجبور شد به زانو در آید و خود به عقب مانده ترین نوع سرمایه داری مافیای قرن هیجده پیوست. سرمایه داری بعد از فروپاشی آن نوع از سوسیالیسم موجود توانست در بسیاری از کشورها، چپ‌هایی را که کعبه آملشان شرق بود، مجبور کند یا وضعیت جدید را بپذیرند و به نفعی آرمان برابری خواهی خود بپردازند، نخله‌هایی که راهی جز یافتن حقیقت در تئوری نداشتند، اگر تئوری موافق وضع موجود نبود یا باید با تفسیر خود را گول بزنند و زمانی که نتوانند در تئوری در یک کلیت هم‌دیگر را مجاب کنند در رویاهای نامیدشان با انشعاب‌ها و نوشته‌های تک نفره خود را مارکس و انگلس ببینند. این نخله‌ها و محافل و افراد، راه کمک گرفتن را پیشه کردند و دست یاری به بنیادهای سوروس ساخته دراز کردند و به ته مانده پول‌های تعفن آور قمار بورس‌های سرمایه چشم دوختند و به دنبال انقلاب‌های رنگی دویدند و به این ترتیب از این چپ نا چپ که در خاورمیانه تا شمال عراق از یونان، ترکیه تا افریقا و امریکای لاتین هنوز هم کم نیستند، تنها اسمی باقی مانده است.

در حالی که در دهه شصت میلادی در بهترین حالت حرکت کشورهایی مانند چین، ویتنام و کوبا انگیزه‌هایی بود برای مبارزه بسیاری از فعالین انقلابی، انسان‌هایی وارسته که مادیت زندگی انسانی را حتی در نبود خود می‌دیدند، این نوع نگرش و شیوه مبارزه در دهه نود افول کرد. اگر در غرب جنبش‌های اجتماعی در باریکه قانون گیر کرده اند و تغییر قانونی گاه دهه‌ها طول می‌کشد و در پایان، آن قانون از ابتدا تا انتها برای حفظ سرمایه نوشته می‌شود اما در کشورهای خودکامه مبارزه رنگ دیگری دارد. رشد جریان‌ات‌آناشیشستی و ضد امپریالیستی در این دوره نه برای برون رفت از این دخمه بلکه خود معلول همین شرایط است. جوانان سرخورده از سیاست استعماری در بسیاری از موارد بازیچه دست

نهادهای ارتجاعی قرار می‌گیرند و تنها عملکردشان در دراز مدت خود را ابزاری نشان می‌دهند که در دست سرمایه برای سرکوب بیشتر جنبش‌های اجتماعی قرار می‌گیرد.

در کشورهای امریکای لاتین وضع به شکلی است. کشتارهای دسته جمعی و کودتاها در گذشته جوابگو بوده است اما در دوره کنونی می‌بینیم که شرایط تغییر کرده و راه کارهای مقابله با جنبش کارگری و مترقی اکنون نیازمند ابزار جدیدی است.

کشورهای امریکای لاتین که از شرایط دیکتاتوری به ستوه آمده بودند موفق شدند در کشورهای خود طی مبارزات عظیم توده ای دیکتاتوری‌های دوره جنگ‌های کثیف (۱۹۸۰ - ۹۵۴) را ساقط سازند. به طور نمونه آئنده به عنوان رییس جمهور انتخاب شد و "در یازدهم سپتامبر ۱۹۷۳م، ژنرال آگستینو پینوشه که در آن زمان فرماندهی نیروی دریایی و وزارت دفاع شیلی را بر عهده داشت، به کمک سازمان سیا و حمایت مالی امریکا، علیه رئیس جمهور ملی و مردمی شیلی دست به کودتا زد و با بمباران کاخ ریاست جمهوری و سپس روانه ساختن هزاران سرباز به خیابان‌های سانتیاگو مرکز شیلی، مراکز مهم کشور را به تصرف خود درآورد و دولت آئنده را سرنگون ساخت. در جریان این کودتا، آئنده و کلیه همراهان وی جان خود را از دست دادند. پینوشه که کودتای خود را با شعار نجات شیلی، با کشتار بی‌رحمانه هزاران نفر و تبعید و زندانی نمودن ده‌ها هزار نفر دیگر عملی ساخت، پس از به دست گرفتن قدرت، اختناق شدیدی در شیلی حاکم کرد. تعطیلی کلیه احزاب سیاسی و ممنوع کردن فعالیت آن‌ها، بازداشت‌های فردی و دسته جمعی، رواج اعدام‌ها، ربودن مخالفان و برقراری يك حکومت خشن از ویژگی‌های حکومت ۱۶ ساله ژنرال پینوشه در شیلی بود."

یا در ۱۷ ژوئن ۱۹۷۵. فعالان اتحادیه‌های کارگری، دانشجویان و بسیاری از نیروهای چپ آرژانتینی که توسط حکومت کودتای آرژانتین برچسب خرابکار و تروریست خورده بودند در طول سال‌های «جنگ کثیف» از سال ۱۹۷۶ تا ۱۹۸۳ و کمی پیش از آن تحت رهبری دیکتاتور «خورخه ویدالا» دستگیر و «ناپدید» شدند. برای این جنبش‌ها، بنا به شرایط و فضای کشورهای امریکای لاتین، راه‌حل‌های رادیکال و نظامی همواره بخشی از تلاش برای احقاق حقوق مردم بوده است. در کتاب گفتگوهایی با جنبش‌های کنونی امریکای لاتین چنین می‌خوانیم:

"عدالت همواره یکی از مهم‌ترین خواسته‌های انسان بوده است و تلاش برای آن، یکی از غنی‌ترین چشمه‌هایی است که در طول تاریخ، برای انسان‌ها ثمرات بسیار با خود به همراه داشته است: پیدایش انسان‌هایی که به عوض بی‌تفاوتی و زندگی فردگرایانه نگران تحقق برادری و انسان‌دوستی هستند؛ روبرو شدن با عمیق‌ترین مسائل و معنای زندگی؛ رقم خوردن جماعت‌هایی (و گاه جامعه‌هایی) که در آن تماشای درد و رنج‌دیدگی دیگران، امری روزمره و عادی تلقی نمی‌گردد؛ و بالاخره پرسش از اینکه چگونه می‌توان امیدوارانه زیست. این همه، می‌توانند برکت‌های کوشش در راه عدالت باشند."

در آفریقا هم می‌توان به جنبش‌هایی اشاره کرد که در آن مکانیزم‌های جدیدی جایگزین سازوکارهای قدیمی شده است. "در دهه هفتاد افزایش مبارزه کارگران و حمایت اجتماعی از نیروهای مخالف، همزمان با اعتصاب‌های موفق در سال ۱۹۷۳ در دوربان آسیب پذیری رژیم را نشان داد. کارگران آجر و کاشی در یک صبح ژانویه اعتصاب کردند. اعتصاب توسط کارگران حمل و نقل و صنعتی به کارگرهای شهرداری نیز کشیده شد. در اول فوریه سی هزار کارگر در دوربان در اعتصاب بودند. رژیم آپارتاید با تکیه بر کارگرهای بومی (سیاه پوست) اقتصاد را پیش می‌برد و این اعتصابات نشان داد نارضایتی فزاینده می‌تواند به مختل کردن اقتصاد منجر شود. فعالیت‌های کارگری دوربان به روحیه دادن به اعتصاب‌ها در مناطق دیگر نیز کمک کرد و با یک اعتراض دانشجویی (راهپیمایی سوئتو (Soweto) در سال ۱۹۷۶) ادامه یافت. پلیس این اعتراض را با شلیک به یک پسر بچه سیزده ساله پاسخ گفت. پلیس‌ها برای پیش روی همه جا به دانشجویان شلیک کردند، اقدامی که به کشته شدن بیش از شصت نفر - از جمله دو سفید- منجر شد. "در حالی که آنچه که به عنوان قیام سوئتو شناخته شد شورش جوان‌هایی بود که با شکستن پنجره‌ها و آتش زدن مدرسه‌ها و ساختمان‌های دولتی از کنترل خارج شدند. [2]

از دل این مبارزات بود که جنبش اجتماعی آفریقا توانست به تاکتیک‌های «اعتصابات و غیبت‌ها توسط گروه‌های کارگری به خصوص در همایش اتحادیه‌های صنفی آفریقای جنوبی دست یابد. تحریم‌ها، عدم سرمایه‌گذاری و بایکوت‌های بین‌المللی، امتناع از خدمت در ارتش آفریقای جنوبی و اعتصاب غذا توسط زندانیان سیاسی (۱۹۸۹) منجر به آزاد شدن صدها زندانی و احتیاط در بازداشت بدون محاکمه توسط دولت و تشکیل دادگاه‌های مردمی شد که به دنبال کشف حقایق مربوط به دوران خونین بودند. در کنار مبارزه، این فعالیت‌ها منجر به ساقط شدن رژیم آپارتاید در سال ۱۹۹۲ شد.

نگاهی به تاریخچه جنبش‌های کارگری، اجتماعی و مترقی آسیا نیز نشان می‌دهد که شیوه مبارزه و سرکوب این جنبش‌ها دستخوش تغییر و تحول شده است. در اندونزی در دهه ۶۰ میلادی حدود سه میلیون نیروی انقلابی و کمونیست در مدت بسیار کوتاهی به قتل می‌رسند و پس از آن می‌بینیم که جامعه اندونزی به جامعه‌ای مذهبی تبدیل می‌شود و سالهاست این جامعه به خاطر از دست دادن نیروهایی که به رهایی مردم و سازماندهی ایمان داشتند هنوز به طور جدی نتوانسته قد علم کند.

۲- شیوه‌های برخورد نیروهای امنیتی با مبارزین به صورت مستقیم

کشورهای سرمایه داری در سراسر جهان مجهز به نیروهای نظامی متعددی تحت عنوان حفاظت و حمایت از کشور در مقابل سایر کشورها و حمله نظامی هستند و ارتش‌های مشترکی نیز برای حفظ منافع سرمایه تشکیل داده اند تا در موارد لازم با مردم سایر کشورها بجنگند و کشورها را اشغال کنند مانند ناتو. اما در کنار این نیروهای نظامی به اصطلاح حافظ منافع کشور و صلح ما شاهد تشکیل نیروهای نظامی بسیار پیچیده تری توسط دولت‌ها هستیم که به منظور مقابله با مردم در داخل کشور هستند که دارای سیستم و عملکرد پیچیده و خاصی هستند و در واقع حاکمان ماندگارشان را تا حد زیادی مدیون این نظامی‌ها می‌دانند مانند یگانهای ویژه یا ضد شورش که در سراسر دنیا از لحاظ ظاهر، لباس و تجهیزات تقریباً مشابه هم هستند و در مواجهه با شرایط سرکوب نیز دارای عملکرد یکسانی می‌باشند و در دستورالعمل رسمی نیز شرح وظایف یکسانی برای آنان تعریف شده است.

در کنار این نیروهای نظامی خشن آموزش دیده، سازمان‌های اطلاعاتی و امنیتی نیز به اصطلاح با هدف حفظ امنیت ملی کشور در کنار سایر نیروهای نظامی و سیاسی سرکوب دولت‌ها قرار دارند و معمولاً سازوکار مشابهی دارند، مانند ساواک در زمان پهلوی که با داشتن امکانات و منابع مالی زیادی در جهت مقابله با هر گونه شیوه‌های مبارزه بوجود آمده بود. بودجه رسمی ساواک در سال ۵۱- ۲۵۵ میلیون دلار و سال بعد به ۳۱۰ میلیون دلار رسید و البته بودجه محرمانه از آن جداست. ساواک در این دوره مراقب بود تا از هر نوع اجتماع سیاسی و اعتصاب جلوگیری نماید ولو این که مجبور به اعمال زور و خشونت باشد. در دوره کنونی نیز می‌بینیم بودجه نیروهای امنیتی هر ساله بخش مهمی از کل بودجه کشور را مصرف می‌کند.

با توجه به این که زندگی مردم روز به روز با مشکلات اقتصادی بیشتری مواجه می‌شود و طبق مصاحبه‌های مسوولان که در سال ۸۸ پخش شد کشور همیشه در وضعیت نارنجی [3] به سر می‌برد، هر ساله ما شاهد کاهش بودجه در بخش عمومی و افزایش بودجه در بخش نیروهای امنیتی هستیم. براساس بودجه پیشنهادی به مجلس در سال ۱۳۹۲ بودجه وزارت اطلاعات بیش از ۱۳/۵ هزار میلیارد ریال بوده که در سال ۹۳ با افزایش ۱۶ درصدی در مقابل کاهش ۷ درصدی بودجه عمومی به حدود ۱۶ هزار میلیارد ریال افزایش یافته و این وضع در سال ۱۳۹۴ با توجه به این که کاهش زیادی در بخش عمومی را شاهدیم باز هم بودجه وزارت اطلاعات به بیش از ۲۲ هزار میلیارد ریال افزایش یافته است. [4]

نظریه پردازان حکومتی همیشه به مسخره می‌گویند «که اپوزیسیون استاد تحلیل است نظم ما در بی نظمی است و بر اساس شرایط و لحظه برای فقط حفظ نظام حرکت می‌کنیم تا کسی توان پیش بینی را نداشته باشد» ولی نیروهای امنیتی نه تنها باید نیروهای مخالف حاکمیت را شناسایی و منهدم کنند [5] بلکه وظیفه نفوذ به جریان‌ات سیاسی و مبارزه یکی از کلیدی

ترین وظایفی است که به آنها سپرده شده است در ضمن دارای اتاقهای فکری می باشند که بخش اصلی جنگ روانی و شایعه سازی علیه مبارزین و فعالین اساسی و اجتماعی را طراحی می کنند که در بخش سوم به آن بطور مفصل خواهیم پرداخت.

دو عنصر اساسی دولت‌های خودکامه اولاً سرکوب، اسارت، آوارگی و زندان و بخش دیگر آن نفوذ در جریانات و درگیری درونی در میان آنها است. به دو نمونه آن در دوران رضا خان تا کودتای ۳۲ اشاره می کنیم.

مرتضی سیفی فمی تفرشی در کتاب *پلیس خفیه ایران* بین سالهای ۱۲۹۹ و ۱۳۲۰ نوشت: "پس از اداره پلیس، اداره زندان فعالترین ادارات شهربانی کل بود. آن روزها در زندان قصر دو عبارت به صورت ضرب المثل در آمده بود " انشا الله سیگار ادیب السلطنه نصیبت بشود" و یا " تو را از درب علیم الدوله بیرون کنند"

ضرب المثل اول یعنی کسی را که قرار بود حلق آویز شود، ادیب السلطنه به او سیگار تعارف می کرد که ظاهراً جلوی اضطراب و پربیشانی محکوم را بگیرد و ضرب المثل دوم منظور از علیم الدوله رئیس بهداری وقت شهربانی است و مراد از درب علیم الدوله در چوبینی بود که به محوطه‌ای تپه گونه، میان زندان قصر و پادگان قصر باز می شد و زندانیان سیاسی را بر فراز بلندی های آن اعدام می کردند"

آمپول های پزشکی احمدی در زندانهای رضا خان معروف می باشد. بر اساس مدارک تاریخی بسیاری از مبارزین در زمان رضاخان اسیر آمپول یا روش های مسمومیت پزشکی احمدی می شدند مانند فرخی یزدی و دکتر ارانی و خیلی مبارزین و مخالفین دیگر. [6]

هدف از تشکیل سازمان امنیت در سال ۱۳۳۶، مبارزه علیه کمونیسم، ایجاد امنیت و تمرکز نیروهای امنیتی عنوان شد ساواک با ایجاد رعب و وحشت و حاکم کردن جو خفقان و سرکوب، سعی داشت از فروپاشی پایه‌های نظام دیکتاتوری شاه جلوگیری کند، لذا با کنترل و زیر نظر گرفتن دولت‌مردان و کارکنان و کارمندان ادارت، نمایندگان مجلس شورای ملی، سناتورهای مجلس سنا و احزاب دولتی سعی داشت از رسوخ نیروهای مخالف رژیم در بدنه دولت جلوگیری به عمل آورد و هر مخالفتی را در نطفه خفه کند و همچنین با استفاده از نفوذ به احزاب و سازمان های مخالف حکومت برای ضربه زدن و حذف این نیروها استفاده می کرد.

در رابطه با عملکرد ساواک اسناد و شواهد بسیاری وجود داشته و دارد. به رغم دروغ‌گویی و شامورتی بازی امثال فراستی، کارشناسان سازمان عفو بین‌المللی در مورد شکنجه‌های ساواک چنین نوشتند:

"جلادان ساواک علاوه بر استفاده از شوک الکتریکی و کتک به وحشیگریهای زیر نیز متوسل می‌شدند بطری‌های شکسته را به نشیمن‌گاه زندانیان فرو می‌کنند. به بیضه‌های آنان وزنه می‌آویزند و یا کلامه‌خودهایی بر سرشان می‌گذارند که با فریادهای قربانیان در زیر شکنجه گوششان را آزار می‌دهد و از انعکاس صداها به بیرون جلو می‌گیرد. طبعاً زندانیان سیاسی ایران مورد تجاوز نیز قرار می‌گیرند. ساواک به منظور تجاوز به قربانیان خود حیواناتی را تربیت کرده بود که خرس‌ها از آن جمله اند. ساواک قربانیان خود را نه به خاطر شکنجه جسمی بلکه به خاطر شکنجه روانی مورد تجاوز جنسی قرار می‌داد این شکنجه روانی بویژه در حالتی بود که برای گرفتن اعتراف از شوهران و یا پدران به زنان و دختران شان در برابر چشم آنها تجاوز می‌کردند." [7]

در مطلب طبقه کارگر ایران، بررسی شرایط اختناق و مبارزه، توسط کمیته ضد اختناق آمده است:

"در ایران قوانین کار فعلی ایران در سال ۱۹۵۹ (۱۳۳۸) نوشته و یک بار در سال ۱۹۶۵ (۱۳۴۴) ترمیم شده اند. این قوانین به هیچ وجه بیانگر حقوقی نبوده که کارگران با مبارزات خود بدست آورده باشند، بلکه حاصل شکست سخت سال (۱۳۳۲) 1953 است. بدین دلیل این قوانین مجموعه‌ای از مقررات سرکوب کننده‌ای هستند که به منظور محدود کردن آزادی کارگران بر آنها تحمیل شده اند. در مواردی هم که قوانین کار برخی تامین‌های هر چند ناکافی برای کارگران را پیش بینی کرده اند، مثلاً در مورد حداکثر ساعات کار

و حداقل دستمزد، کارفرمایان و مامورین دولتی اغلب زیر پا می‌گذارند. علاوه بر این در مواقعی هم که این قوانین در کنترل کارگران توفیق نمی‌یابد رژیم هرگز از توسل به خشونت بارترین اقدامات سرکوب کننده مافوق قانونی ابائی نداشته است. ... ”

“نمایندگان سندیکاهاى کارگری در ظاهر نمایندگان کارگران بودند ولی در اساس وابسته به نظام بودند، اعتصابی که در سپتامبر ۱۹۷۴ در کارخانه کفش ملی بزرگترین کارخانه کفش سازی صورت گرفت برای مبارزه بر سر سهم کارگران از سود کارخانه آغاز شد ولی مطالبات کارگران شامل برکنار کردن باصطلاح نمایندگان خودشان هم بود. ”... در ماه ژوئن ۱۹۷۴ کارگران اتوبوسرانی شهر تبریز برای دستمزد بیشتر اعتصاب کردند صالح جهانی نماینده کارگران توسط ساواک مسموم و کشته شد.... ” ساواک در کارخانجات حضور داشت و با توهین و ارباب خانواده‌ها و دوستان کارگران را تهدید می‌کرد.”

برخورد مستقیم با سرکوب کارگران بعد دیگری از فشارهای حاکم بر سازماندهی در ایران می باشد و در اعتصابات و اعتراضات ما همیشه شاهد کشتار کارگران و مردم بوده ایم. به عنوان مثال مهم‌ترین اعتصاب در دهه ۵۰ اعتصاب ۴ هزار نفر کارگران جهان چیت در کرج بود. در ۹ اردیبهشت کارگران جهان چیت به خاطر شرایط طاقت فرسا و کمی دستمزد اعتصاب کردند و به سوی تهران حرکت نمودند مأمورین ساواک به همراه نیروی پلیس و ارتش به سوی کارگران شلیک کردند نتیجه زد و خورد شدید صدها کارگر کشته و مجروح شدند. ” [8]

در تاریخ معاصر ایران جز در دوره کوتاهی هر گونه فعالیت سندیکایی ممنوع و یا تحت کنترل دولت بوده است. در دهه چهل دولت با ایجاد «سازمان کارگران ایران» که ریاست آن توسط وزارت کشور و سازمان ساواک تعیین می‌شد بنیان راه‌اندازی سندیکاهاى فرمایشی را گذاشت. در دوران پس از آن، نیز این سازمان به خانه کارگر تغییر نام داده و تلاش داشت تا سندیکاها و اتحادیه‌های کارگری را که از پایه‌های قدرت گروه‌های چپ به شمار می‌رفتند را تحت کنترل درآورد. نهایتاً پس از سرکوب گسترده گروه‌های اپوزیسیون فعالیت سندیکاها متوقف شد. [9]

با وجودی که در قانون های اساسی هر دو سیستم حکومت پهلوی و حکومت اسلامی تشکیل اتحادیه های صنفی قانونی اند و حق اعتراض و اعتصاب را آزاد اعلام کردند و کنوانسیون‌های بین المللی مربوطه را نیز امضا نمودند اما به طور عملی ایجاد هر گونه اتحادیه صنفی مستقل و اعتراض، غیرقانونی و شدیداً سرکوب می شد و می شود و تنها حزب رستاکیز در رژیم گذشته و حزب جمهوری اسلامی و یا احزاب دولتی تشکیل شده و زیر مجموعه هایشان حق فعالیت داشته و دارند و ما هر روز شاهدیم که نه تنها اجازه ایجاد و فعالیت به هیچ تشکل صنفی مستقلی داده نمی شود بلکه هرگونه اعتراض و یا حرکتی که بیانگر اعتراض و فعالیت برای دستیابی به حقوق صنفی باشد، نیز به شدت سرکوب می‌شود. تشکیل و توسعه نیروهای پلیسی هر روزه به منظور سرکوب هر گونه اعتراضی (بر اساس اعتراف مسئولان نظامی کشور [10] بیانگر مخالفت و اراده برای جلوگیری از شکل‌گیری هرگونه تشکل یابی به شکل آشکار و پنهان می‌باشد و بگیر و ببند و شلاق و حکم های طولانی مدت برای نمایندگان کارگری و سایر فعالین سیاسی و اجتماعی به خوبی این ادعا را تایید می‌کند.

سرکوب و کشتار کارگران مس خاتون آباد شهر بابک در سال ۱۳۸۲ در دوران دولت اصلاحات لکه ننگ دیگری از عملکرد نیروهای سرکوب می باشد که در جریان به گلوله بسته شدن کارگران تعدادی از آنان جان باختند.

در دوره کنونی نیز که هر روز اعتراض کارگران و حقوق بگیران در سراسر ایران هستیم نیز شاهدیم که نیروهای دولتی به تجمعات صنفی حمله کرده و با دستگیری و زندانی و شلاق زدن نمایندگان کارگران، از هرگونه سازمان یابی جلوگیری می کنند.

۳- شیوه‌های نفوذ نیروهای امنیتی در درون سازمان‌های مبارز

پیشه وری در مطلب فساد تشکیلات اجتماعی ما که در کتاب آخرین سنگر از ادی آمده است می‌نویسد:

”سیاست منحوس استملاکچیان در پایتخت و ولایت همواره بسیاری از متجددین و منورالفکرهای ایرانی را به ماجراجویی و متقلبی واداشته است و به این وسیله صدمات عمده و سکنه بزرگی به زندگی اجتماعی ما وارد آورده است. امروز در میان جمعیت ما دلالات سیاسی و خودفروشان اجتماعی آن قدر زیاد شده که ملت و جمعیت سرخود را گم کرده و از این روز زندگانی اجتماعی روز بر روز عقب بر می‌گردد و محیط و فضای جمعیت رفته رفته تاریک می‌گردد. برای اثبات این مدعا کفایت که به دسته بندی‌های رنگارنگ و فرقه های گوناگون و لیدرهای که مثل کلیشه در هر مقوله استعمال می‌شوند و هر روز با لباس تازه ای در بازار اجتماع عرض اندام می‌نمایند و هر دقیقه با یک اسمی دسته‌ای به دور خود جمع می‌کنند.... هیئت مجموعه ملت به طور حتم می‌بایست به دو قسم منقسم گردد: محافظه کاران و آزادیخواهان. ولی ما هزار دسته و فرقه مختلف العناصر در ایران می‌بینیم که در مقابل جریان طبیعی اجتماعی به منزله سدهای مصنوعی درست شده از طرف اجانب می‌باشند.... ما نمی‌خواهیم مضر بودن اجتماعات را ثابت کرده و آلت بودن همه سیاستچیان را مدلل سازیم. می‌خواهیم فقط فساد زندگی اجتماعی ایران را به تنها راه چاره را که عبارت از محو اصول سرمایه داری بین المللی و کوتاه شدن دست استملاکچیان از ایران است عرضه بداریم.”

از دهه چهل شمسی از بین بردن نیروهای اجتماعی توسط پلیس سیاسی علاوه بر سرکوب، نفوذ بوده است. آنان همیشه سعی در نفوذ در جریانات اجتماعی و کارگری داشته اند و مبارزه با نفوذ پلیس در جریانات اجتماعی یکی از اصلی ترین و وقت گیرترین مسائل برای مبارزین بوده و انرژی زیادی صرف مبارزه با پلیس سیاسی می شده است. نفوذ در درون جریانات حزب توده با بازگشت فعالین آنها در اواخر دهه سی شمسی از خارج از کشور شروع می‌شود. نقش خارج کشور بسیار حساس بوده در عین حال که یک پشت جبهه بشمار می‌رفته ولی در ضربه زدن به جنبش اجتماعی نقش بسیار مخربی در ۵۰ سال گذشته داشته است. بیژن جزنی در تاریخ سی ساله می‌نویسد:

”پرویز حکمت جو از افسران فراری سازمان نظامی حزب توده که به خارج کشور گریخته بود در سال ۴۱ برای مطالعه در امر تشکیل یک شبکه از مرز عراق بایران می آید و پس از تماس و مطالعه با شوهر خواهر خود ارسلان رزم آرا از مرز آستارا و اردبیل به خارج باز میگردد. پس از مذاکره با هیئت اجراییه و شخص رادمنش با سه نفر دیگر به اسامی علی خاوری، علی حکمتی، عباس شهریاری به ایران باز میگردند.... این افراد از آشنائیهای خود با بقایای افراد حزبی استفاده کرده و درصدد جلب افراد گروهها برآمدند. اولین افرادی که تماس با حزب را از این طریق پذیرفتند همه اطلاعات خود را در اختیار کمیته گذاشتند.... با توجه به اینکه شهریاری از اروپا در خدمت دشمن قرار گرفته بود باید دانست که آنچه مستقیم و غیر مستقیم در اختیار او گرفته را عینا در اختیار پلیس گذاشته بود.... نحوه تعقیب و بازداشت و اطلاعاتی که سازمان امنیت از همان روز نخست در اختیار داشت به خوبی نشان میداد که پلیس در ردیف تشکیلات نفوذ کرده است ولی خاوری و حکمت جو این حقیقت را بسختی می‌پذیرفتند و تازه سوء ظن خود را متوجه معتمدان که با آنها در بند بودند می‌کردند.... همه این کثافت کاریها افراد تشکیلات تهران و رهبران خارج را متوجه نفوذ پلیس در این شبکه نکرد. پس از بازداشت حکمت جو و خاوری شهریاری در خوزستان شبکه‌ای بنام تشکیلات شعله جنوب به وجود آورد. در آذربایجان نیز تشکیلات مشابهی بوجود آمده بود. مجموعه این سه شبکه نه فقط افراد را به دام میانداخت بلکه از هر طریق اطلاعاتی به دست آورده و در اختیار پلیس قرار می دادند در این جریانها افراد و ساده لوح بهترین سپر و ماسک برای پلیس بودند.... پس از برملا شدن تشکیلات تهران فقط ۲۲ نفر بازداشت شدند.... سلیمانی، واحدپور، اکبر بشردوست، کریم چهارباشیان، محمد خلیلی و دیگران حداکثر دوماه در سال ۴۶ بازداشت شدند و بعد با تشکر از ده سال همکاریشان با پلیس با خفت از زندان آزاد شدند.”

یکی از دلایلی که نیروهایی که از خارج به ایران می‌آمده اند بیشتر می‌توانسته اند ضربه بزنند به خاطر این بود که این افراد تعداد وسیع تری را می‌شناختند و با زبان سیاسی متفاوتی با فعالین داخل ارتباط می‌گرفته اند و در زمان دستگیری فشار بیشتری به آنها می آمد و به خاطر شناخت افراد بسیاری باید بیشتر جوابگو می‌بودند در صورتیکه که فعال داخل کشور به خاطر استبداد نیروی کمتری می‌شناخت مشکلی که در این دوره نیز با آن مواجه می‌باشیم.

جزنی ضعف نیروی حزب توده را بسیار خوب می‌دید و در امتداد همین انتقاد از خط و مشی معتقد بود که نیروی انقلابی خارج کشور جایگاه خود را نمی‌شناسد و احساسات خورده بورژوازی اش او را تحریک می‌کند که نیرو از خارج به داخل بفرستد. سازمان انقلابی حزب توده در اواسط دهه چهل شروع به فعالیت می‌کند و با فرستادن اعضایش به داخل می‌خواهد نقش آفرینی کند. مرتضوی نویسنده کتاب حلقه گمشده، سیروس نهاوندی در این باره چنین می‌نویسد:

سال ۱۳۵۰ همان‌طور که می‌دانیم به تصادف گروه نه‌اوندی لو رفته و بازداشت می‌شوند. در زندان نه‌اوندی می‌شکند و قول همکاری با ساواک را می‌دهد. سناریوی فرار او از زندان به اجرا درمی‌آید و پس از آن می‌بینیم که گروه «سازمان آزادی‌بخش خلق‌های ایران» را به کمک ساواک به وجود می‌آورد و در تور ساواک فعالیت سیاسی گسترده‌ای را آغاز می‌کند. سیروس نه‌اوندی پس از فرار از زندان، شرح فرار خویش را برای محسن رضوانی از کانال پرویز واعظزاده می‌فرستد. رضوانی آن را با دستکاری و بازنویسی با عنوان «تجاریبی چند از مبارزه در اسارت» در خارج از کشور از سوی سازمان انقلابی حزب توده، در نشریه «توده» شماره ۲۳ منتشر می‌کند. و این آغاز فعالیت سیروس نه‌اوندی است در پناه سازمان انقلابی و تحت نظر ساواک. نه‌اوندی با افراد مبارز تماس می‌گیرد، عده‌ای را دور خویش سازمان می‌دهد که البته در این تشکیلات افراد ساواکی نیز فعال هستند. او اندکی بعد به واعظزاده رجوع می‌کند و از او برای کلاس‌های تئوریک خودشان کمک می‌طلبد و بدین وسیله هم سازمان انقلابی را با خود همراه می‌کند و هم از آن در تور ساواک، سوء استفاده می‌کند.

... تعجب این‌جاست که تتی چند از افراد سازمان انقلابی به واعظزاده اعتراض می‌کنند، می‌گویند چرا نه‌اوندی همه ما را می‌شناسد ولی ما حتا نمی‌دانیم او کجا زندگی می‌کند. اگر راست می‌گوید پس چرا وحدت بین دو سازمان صورت نمی‌گیرد. متأسفانه واعظزاده به موضوع مشکوک نیست و از نه‌اوندی با تمام نیروی سازمانی پشتیبانی می‌کند. در همین موقع است که لاشایی نیز به ایران می‌رود. وقتی که نه‌اوندی از زندان فرار می‌کند، لاشایی تازه به ایران رفته بود. نه‌اوندی لاشایی را به اتفاق واعظزاده دیده بود. به روایتی دیگر ساواک از آمدن لاشایی اطلاع داشت. لاشایی حتا یک بار زخم نه‌اوندی را هم پانسمان می‌کند ولی با این‌همه به واعظزاده معترض است که چرا او را با خود بر سر قرار آورده است. می‌بینیم که لاشایی پس از این دیدار، چند هفته بعد بازداشت می‌شود. "

ساواک ولی ترجیح می‌دهد واعظزاده را هنوز بازداشت نکند. از این تاریخ تشکیلات سازمان انقلابی در تهران از طریق نه‌اوندی در تور ساواک بود و ساواک از فعالیت‌های سازمان اطلاع داشت. ساواک با استفاده از نه‌اوندی سازمانی بنیان می‌گذارد که بر آن نام «سازمان آزادی‌بخش خلق‌های ایران» می‌گذارد. برنامه ساواک ابتدا با نقشه فرار ساختگی او از زندان آغاز می‌شود تا بدین‌سان کسی در توطئه فرار شک نکند. آن‌گاه که این برنامه با موفقیت اجرا شد، تماس با سازمان انقلابی برقرار می‌شود. نخستین کسی که از این طریق به دام می‌افتد، کورش لاشایی است که هنوز چند ماهی از آمدن او به ایران نمی‌گذرد. واعظزاده در قراری که با لاشایی داشت، سیروس نه‌اوندی را نیز با خود برده بود. کورش لاشایی مدتی پس از این دیدار بازداشت و تنها با تقاضای عفو است که از زندان آزاد می‌شود.

سیروس نه‌اوندی از این پس با همکاری ساواک عرصه گسترده‌ای از فعالیت را در سراسر ایران آغاز می‌کند، کسان بسیاری را به مبارزه می‌کشاند و در تور ساواک مبارزه علیه شاه را سازمان می‌دهد. در این راه حتا سازمان انقلابی و مسئول آن محسن رضوانی را نیز می‌فریبد. هدف نهایی او این است که مرکزیت سازمان را نیز به داخل کشور و به این دام بکشاند. انتشار جزوه «تجاریبی چند از مبارزه در اسارت» تنها گوشه‌ای کوچک از این گونه فعالیت‌هاست که طی آن سیروس نه‌اوندی «یک انقلابی بزرگ» نامیده می‌شود. ... سیروس نه‌اوندی علاوه بر کنترل تشکیلاتی سازمان انقلابی، تلاش ویژه‌ای هم به کار می‌گرفت تا همه توان این سازمان را به کارهایی پیش پا افتاده معطوف دارد تا بدین‌وسیله سازمان را از اهداف اصلی و کارهای پیش‌رو بازدارد و امر «وظایف سازمانی» را محدود و ناچیز و خنثا گرداند. [11]

البته داستان همکاری حزب توده و سازمان انقلابی از جمله پرویز نیکخواه و محمود جعفریان یکی دیگر از مشکلات همکاری با ساواک آن دوران بود. محمد علی عمویی در کتاب «درد زمانه» درمورد رابطه با محمود جعفریان می‌گوید: «کسانی از همان بدو دستگیری، در پی رهایی خود از فشار شکنجه و درد شلاق، زبان به گفتن ناگفتنیها می‌گشودند، و پس از دوران بازجویی و محکومیت در دادگاه، راه خلاصی از بند و زندان را تسلیم شدن به خواست‌های نامشروع رژیم مبنی بر تخلیه اطلاعات و زیر ضربه قرار دادن هر کس و هر آنچه از حزب و سازمان‌های وابسته‌اش که تا آن زمان از آسیب دشمن در امان مانده بود می‌دیدند. اینان از لطمه زدن به هم‌زمان سابق و هم‌زنجیران کنونی‌شان نیز ابایی نداشتند و با تنظیم گزارشاتی از فعالیت‌ها، ارتباطات و حتی چگونگی تفکرات و نظرات آنان، و بدین‌سان سنگین کردن بار اتهام دیگران، راه خروج خود از زندان را هموار می‌کردند. این همکاری تا جایی پیش رفت که محمدرضا پهلوی گفت:

«پسره یا پسری که در راس توطئه گران علیه جان من بود، اکنون در تلویزیون به عنوان یکی از طراحان تبلیغاتی من خدمت می‌کند و خدمتگزار رژیم است»

البته مسعود بهنود که در همکاری در دو حکومت فعال بود است امیدوار است کسی به یاد نداشته باشد که این خود او بود که با اعلام جرم علیه پرویزنیخواه و محمود جعفریان از همکاران خودشان در تلویزیون ملی آنان را به دست همان محکمه انقلابی سپرد که می دانست بی وکیل محاکمه می کند و لاجرم این دو از اولین کسانی بودند که پس از ۲۲ بهمن به جوخه اعدام سپرده شدند. [12].

کیانوش سنجری از رهبران سازمان اکثریت می نویسد:

" پس از آنکه کمیته مرکزی و کادر رهبری سازمان "اکثریت" در سال ۱۳۶۲ توانستند از کشور خارج شوند، تشکیلات عمومی ابتدا بهم ریخت و سپس مجدداً سازماندهی شد و سرانجام به شکل گروه‌های مستقل و مرکزی سازمان یافتند. آمارهای تقریبی نشان می‌دهند که در حدود ۵ هزار نفر در شبکه داخل کشور از سال ۶۲ سازماندهی مجدد شده بودند. یعنی تشکیلات از یک مجموعه ۲۰ هزار نفری (۲) قبل از مقطع ۶۲، به تشکیلات مخفی ۵ هزار نفری مبدل شده بود که تقریباً سه هزار نفر در تهران متمرکز شده بودند. سازماندهی جدید یک سال طول کشید و تیراژ نشریه کار "اکثریت" به میزان ده تا ۲۰ هزار نسخه در هر شماره در سطح ایران در سال ۶۴ توزیع می‌شد. سال ۱۳۶۴ بالینکه ترس بود و بال‌های مرگ همه جا گسترده شده بود صبح‌گاهان در بسیاری از خیابان‌ها تهران شب‌نامه‌های فدائیان اکثریت دیده می‌شد. - اواخر سال ۱۳۶۴ ده نفر از کادرهای داخل کشور برای شرکت در پلنوم وسیع سازمان (۱۳۶۵) به تاشکند دعوت شده بودند. پس از پلنوم ۳ نفر در تاشکند ماندند و هفت نفر دیگر به داخل بازگشتند. از این تعداد چهار نفر پس از مدت کوتاهی دستگیر شدند و سه نفر مجدداً سالم به خارج برگشتند حدود ۱۰۰۰ نفر اعضای سازمان در بند رژیم گرفتار آمدند که بخشی از آنان در سال ۶۷ در کشتار زندانیان سیاسی به قتل رسیدند. [13] " حال تورهای دهه شصت، استفاده ابزاری از زندانیان توبه کرده و آوردن آنها در بهشت زهرا در شبهای جمعه برای شناسایی و زدن تشکیلات و گول زدن افراد تحت پوشش همکاری تشکیلاتی، فرستادن به عراق و کردستان بردن افراد بسیاری به زندان در آن دوره داستانی است پر از آب اشک چشم. [14] بزرگترین پروژه شناسایی مخالفین در تاریخ ایران طرح مالک و مستاجر بود. [15] در کنار آن تعقیب و مراقبت فعالین سیاسی که توسط همسایه ها لو داده می شدند. [16]

۴- ایجاد بیراهه در راه

کسانی که در تظاهرات‌های سال‌های اخیر مشارکت داشته‌اند به خوبی می‌دانند که یکی از تاکتیک‌های نیروهای امنیتی برای پراکنده کردن جمعیت آن است که عده‌ای از عوامل پلیس در صف تظاهر کنندگان قرار گرفته و شعارهای تند داده و با دادن شعار و تحریک فراوان خود را در راس گروه قرار میدهند و آنگاه در سر یک پیچ و یا خیابان فرعی به طور هماهنگ عده‌ای از جمعیت را به راه فرعی هدایت کرده تا از انبوه جمعیت کاسته شود و پلیس و نیروهای امنیتی بهتر بتوانند با باقیمانده جمعیت برخورد کنند. این تاکتیک است که به خصوص در تظاهرات خیابانی که جمعیت زیادی به راه افتاده است بسیار موثر بوده و می‌تواند در ظرف مدت کمی تظاهرات میلیونی را به تظاهراتی پراکنده تبدیل کند و سپس با آنها ساده تر برخورد کرده و کل تظاهرات را خنثی کنند. پلیس به خوبی می‌داند که با انبوه جمعیت نمی‌تواند برخورد کند و چه بسا منجر به شکست نیروهای پلیسی گردد و اگر برخورد در یک نقطه صورت گیرد نیروهای پلیس توان برخورد با انبوه جمعیت را نخواهند داشت.

این تاکتیک تازه‌ای نیست بلکه همان تاکتیک قدیمی در ایجاد بیراهه برای مبارزین است تا آنان را از صفوف اصلی جدا کرده و هر چه بیشتر صفوف اصلی را ضعیف تر کند. در سالهای دهه ۵۰ و ۶۰ پلیس با ایجاد گروه‌هایی که سر نخش را نیروهای امنیتی داشتند تلاش می‌کرد که تعدادی از مبارزین را جذب کرده و حتی با تشکیل گروه‌های مسلح توسط نیروهای سر سپرده خود بسیاری از مبارزینی را که به هر دلیل نتوانسته و یا نخواسته بودند به جریانات اصلی به پیوندند به دور عناصر نفوذی جمع کرده تا از پیوستن آنان به صفوف مبارزه جلوگیری کند. نمونه‌های این گروه‌های فرعی و بیراهه را می‌توان در ایجاد گروه‌های سیروس نهاوندی، احمد رضا کریمی، گروه ولعصر، مختار چاک سری و در مقیاس‌های کوچکتر گروه ندامانی و غیره را بررسی کرد که هر یک از این گروه‌ها توانستند تعداد زیادی از مبارزین را با خود به دامان پلیس بکشانند. شاهدان عینی شاهد بودند که چگونه در سال ۱۳۵۱ هنگامی که اسلامی مرد هزار چهره را از تلویزیون نشان دادند آقای خاوری با دیدن چهره او به آقای حکمت جو نگاه کرده و گفت خودش هست. این امر نشان می‌دهد که حتی تا آن زمان

دستگیرشدگان نمی‌دانسته‌اند که در تور پلیس هستند و بسیاری دیگر از دستگیر شدگان که تا آخر هم ندانستند که سر نخ فعالیت‌هایشان در دست پلیس است و این رشته سر دراز دارد و تا دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب و تا امروز ادامه دارد.

بر اساس تحلیلی که جنبش دانشجویی دهه پنجاه در خارج کشور مطرح می‌کرد، احزاب و سازمان‌های طبقه کارگر که غالباً روشنفکران سازمان یافته بودند، در سازمان دادن و تجهیز و بسیج طبقه کارگر مؤثر بودند. سازمان‌های پیشتاز طبقه کارگر لنینیستی^{۱۷} در بسیج در نظریه‌های انقلاب^{۱۸} مارکسیستی انقلابی طبقه نقش کلیدی دارند، لکن در ایران جز عامل سرکوب رژیم، که عرصه را بر سازمان‌های چپ تنگ می‌کرد، سازمان‌های چپ، و به خصوص حزب توده، سابقه‌ای بسیار بد بر جای گذاشته بودند. از این رو بود که دو سازمان پیشتاز چریکی در اواخر دهه ۱۳۴۰ و در دهه ۱۳۵۰، برای چپ حفظ آبرو کردند و از سال ۱۳۵۲ همه نیروی خود را برای بسیج در زمینه کار کارگری به کار بردند. باید ببینیم در این سه دوره پراهمیت تاریخی در دهه ۱۳۵۰ در بسیج پرولتاریای صنعتی چه نقشی ایفا کردند. هواداران جنبش چریکی، رشد نسبی اعتصاب‌ها را از ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۵ به مبارزات چریکی نسبت می‌دهند و استدلال می‌کنند که دو سازمان پیشتاز فدایی و مجاهد در مرحله دوم جنبش مسلحانه، که مرحله سمت گیری به سوی طبقه کارگر بود و از سال ۱۳۵۲ آغاز شد، گام‌های بلندی در جهت اعتلای مبارزات کارگری برداشته‌اند که مهم ترین آنها به این شرح است: یکم، حرکت در جهت تشکل پرولتاریا و رهبری مبارزات آن از طریق ایجاد هسته‌های کارگری و شاخه‌های نفوذی در طبقه کارگر. دوم، بردن آگاهی سیاسی به میان توده‌ها و تبلیغ و افشاگری سیاسی از طریق انتشار ارگان‌های کارگری و فعالیت‌های توضیحی دیگر. سوم، سازمان دادن قشرهای آگاه در جهت حرکت به سمت طبقه کارگر، یعنی تشویق دانشجویان به رفتن میان کارگران. چهارم، تحقیقات عینی دو سازمان در باره وضع طبقه کارگر که اهم آن‌ها گزارش اعتصاب‌های کارگری است که در واقع اساس آمارها و داده‌های ما را در باب اعتصاب‌های کارگری در دوره پیش از انقلاب تشکیل می‌دهد. سرانجام حمایت مسلحانه و چریکی از اعتصاب‌های کارگری. [17]

احمد اشرف در مقاله خودش اشاره می‌کند که از سال ۱۳۵۲ به علی چند، فعالیت‌ها و مبارزات صنفی- رفاهی کارگران در کارخانه‌های بزرگ افزایش چشم گیر می‌یافت و شمار متوسط اعتصاب‌ها تا ۱۳۵۵ به متوسط سالانه ۲۲ اعتصاب می‌رسید و رشد شتابان در آمد نفت در سال ۱۳۵۲، بالا رفتن هزینه زندگی، رشد سریع دستمزدها، بالا رفتن انتظارات مزدبگیران برای دریافت سهم نفت بیش تر و در نتیجه وحشت رژیم از طبقه کارگر صنعتی و انقلاب و در نتیجه توجه وسواس گونه برخی از مقامات رژیم به رفاه نسبی طبقه کارگر جدید صنعتی.

در بررسی اعتصابات کارگری دهه پنجاه موضوعی که مهم جلوه می‌کند، شرایط اپوزیسیون، به ویژه نیروهای چپ و تشکیلات این نیروها میان کارگران بود. هیچ گاه نمی‌توان منکر نفوذ این نیروها میان کارگران به ویژه در واحدهای صنعتی بزرگ و صنعت نفت شد. توزیع ادبیات کارگری در پالایشگاه تهران و دستگیری فعالان کارگری در سال ۵۳ و وجود این تشکیلات موجب هماهنگی و گستردگی اعتصابات می‌شد. اپوزیسیون ایران اما امروزه عمدتاً از وجود این تشکیلات بی بهره است.

از اعترافات تهرانی:

“در مهرماه ۱۳۴۹ بنا به دستور سپهبد مقدم که مدیر کل اداره سوم بود کمیته‌ای در اداره سوم تشکیل شد و وظیفه این کمیته بررسی اغتشاشاتی بود که در دانشگاه‌ها جریان داشت. در حدود بهمن سال ۴۹ عضو این کمیته شدم این کمیته از مسیر اصلی خودش خارج شده بود و موفق به کشف گروه‌هایی شده بود که در ایران با رژیم مبارزه می‌کردند منجمله گروه سیاهکل، با اوج کشف گروه سیاهکل اوج مبارزه مسلحانه که با حمله به پاسگاه ژاندارمری سیاهکل شروع شده بود و بعد از آن کشف سازمان مجاهدین خلق که براساس زیربنای توحیدی و اسلامی فعالیت می‌کردند کمیته دیگری هم در اوین تشکیل شد که سرپرستی آن با هوشنگ ازقندی معروف به منوچهری بود. کمیته اول با عضویت عطارپور معروف به دکتر حسین زاده، محمد حسن ناصری معروف به عضدی، مصطفی هیراد معروف به مصطفوی، احمد بیگدلی معروف به احمدی و تهرانی زیر نظر ناصر مقدم و ثابتی در سال ۱۳۵۰ بعد از ترور فرسیو و

حمله به پاسگاه کلانتری قلعه کمیته دیگری هم در شهربانی کشور تشکیل شد که این کمیته زیر نظر رییس شهربانی بود و اداره اطلاعات و کارمندان آن منجمه حسن ختایی گردانندگی این کمیته را داشتند. در سطح تهران برخوردهایی بین این کمیته انجام شده بود از جمله روزی در خیابان بلوار دو اتومبیل از اکیپ‌های گشتی یکی متعلق به کمیته‌ی ما و دیگر متعلق به کمیته شهربانی با هم برخورد کرده بودند و منجر به تیراندازی شده بودند که تلفاتی نداشت بعد از این جریان به دستور شاه کمیته‌ای به نام کمیته مشترک ضد خرابکاری درست کردند. من فکر می‌کنم الگوی آن در کشورهای امریکای لاتین بوده که برای مبارزه با سازمان‌هایی که هست استفاده می‌کنند... کمیته مشترک بهمین ۵۰ تشکیل شد و من در خرداد ۵۱ به این کمیته منتقل شدم. [18]

محمد تقی جوان رییس ساواک شیراز در دادگاه انقلاب اسلامی بسیاری مطالب در مورد اقدامات ساواک در خارج کشور با کمک سازمان امنیت کشورهای دیگر از جمله آلمان، ترکیه، اسرائیل، عمان بیان کرد و توضیح داد که چگونه مأمورین ساواک در سازمانهای دانشجویی خارج از کشور وارد می‌شوند. وی که از سال ۵۰ دبیر اول سفارت ایران در بن بود اعتراف داشت که ساواک با اسرائیل مرتباً در تماس بوده و خودش چندین مرتبه به اسرائیل مأموریت داشته است و مسئول هماهنگ کردن کارهای ساواک در خارج بوده است. [19]

به خاطر نقش فعال کنفدراسیون دانشجویان ایرانی کتاب پاره‌ای از اسناد ساواک چاپ دسامبر ۱۹۷۶ به کلیه حرکات دانشجویی پرداخته شده است. این کتاب به طور مفصل اسنادی را می‌آورد که نشان می‌دهد که ساواک چگونه کلیه حرکات دانشجویی را دنبال می‌کرده و سعی داشته تا در بسیاری از فعالیتها رخنه کند و با اذیت و آزار دانشجویان که گاه به قطع بورسیه و عدم تمدید ویزا، در خواست اخراج آنها را از کشورهای غربی و امریکا مطرح می‌کرده است. [20]

برخلاف جنبش قدرتمند دانشجویی در دهه چهل و پنجاه شمسی در مبارزه با حکومت پهلوی، بعد از انقلاب فرهنگی جنبش دانشجویی تقریباً کاملاً از بین رفت و در دهه هشتاد نیز عملاً تداوم نیافت تا جایی که بعضی از جریانات از شرایط حاکم بر جنبش دانشجویی نوپا و اختناق حاکم سوءاستفاده کرده و این جنبش نوپا را به بی راهه کشاندند و بعضی محافل معلوم الحال نیز همصدا با نیروهای امنیتی به تخریب و سرکوب بیشتر دانشجویان پرداختند. بر اساس اظهارات اغلب این دانشجویان نیروهای سیاسی با تجربه در این حوزه قبلاً به آنها در رابطه با شرایط و اوضاع گوشزد کرده بودند که منجر به پرداختن بهای سنگینی برای فعالیت اشان خواهد شد. در صفحه ۱۶۲ کتاب بررسی جریانات مارکسیسم دانشجویی - داود رنجبران نشر ساحل که باید از انتشارات اسنادانقلاب اسلامی باشد با بررسی حرکت دانشجویی از سال ۸۲ به بعد را بر اساس گفته های خود زندانیان، این چنین جمع بندی می‌کند:

”کل فعالیت چپ در دانشگاه خلاصه می‌شود به دور هم جمع شدن، ادای کار مخفی در آوردن، به همدیگر رفیق گفتن، عکس چه گوارا را روی دیوار زدن، تی شرت سرخ رنگ پوشیدن، قیافه شیک درست نکردن، شلوارهای زمخت پوشیدن، جاکلیدی‌های داس و چکش در جیب گذاشتن، پرچم شوروی را خریدن، اکثر بچه ها از ضعف تنوریک، به خصوص در زمینه های سیاسی اقتصادی رنج می‌برند. البته اطلاعات در مواردی بسیاری نیز از ضعف شخصیتی آنها در رابطه با مسائل خصوصی (مانند اعتیاد و روابط عاطفی آنها) سو استفاده کرده است. در انتها شوق آمدن به غرب در میان این دانشجویان مشکل را چند برابر کرد. رنجبران در تحلیل محتوی ۸ نشریه دانشجویی می‌نویسد ۵ درصد به حمایت از جنبش کارگری و ۴ درصد اتحاد جنبش چپ با مردم و ۲ درصد ترویج مبارزه مسلحانه در این نشریات بوده و ۸۶ درصد مسائل صنفی وایدنولوژیک بوده است.“

در رابطه با تشکل‌های کارگری بعد از سرنگونی رژیم شاه بخش عمده نیروهای دانشجویی و مبارزین دهه پنجاه به کار کارگری روی آورده بودند گرچه بخش عمده فعالین کارگری از هواداران دو سازمان مجاهدین و فدایی‌ها، جنبش مسلمانان مبارز و طرفداران سابق حزب توده ای بودند که گرایش به سازمان فدایی داشتند، بخش عمده جریانات سیاسی چپ نیز نیروی کارگری داشتند. اما علت دستگیری بسیاری از این فعالین کارگری بعد از اشغال خانه کارگر و مبارزه با به اصطلاح “ضد انقلاب” در محیط کار به مسائل زیادی بر می‌گشت. اولاً که باوجود فضای دمکراتیک بعد از سرنگونی رژیم سلطنتی بسیاری با ابراز علاقه به جریانات سیاسی عملاً در محیط کار به عنوان نماینده آن جریان شناخته می‌شدند. دوماً بسیاری در محله های سکونت خود به عنوان سیاسی شناخته می‌شدند. بعد از بوجود آمدن بسیج در محیط کار در

صورت شرکت نکردن در بسیج محیط کار انگ مخالف به کارگر زده می‌شد. انجمن اسلامی و قدرت طلبی بسیجی‌های و تحت نظر کارگزمینی بودن در محیط کار می‌توانست با یک برجسب کارگر را از زندگی ساقط کند.

در صورت به راه افتادن اعتصاب و اعتراض در محیط کار اولین کسانی که قربانی دستگیری بودند همین افراد بودند. فعالین کارگری تا زمانی که با همکاران کارگر در مهمانی خانوادگی یا به اصطلاح جلسات خودشان بودند مشکلی نبود. بیشتر فعالیت کارگران محفلی و یا بصورت هسته های کارگری بوده است، اینکه زندان در دهه شصت همانند یک جامعه کوچک از خود کشور ایران بوده است یعنی به معنی واقعی از هر نوع صنف و انسانی را می‌توان در آن یافت ولی در رابطه با دستگیری کارگران، می‌توان طور دیگری هم بررسی کرد. به محضی که به یک تشکیلات سیاسی ضربه می‌خورد که معمولاً افراد بالای تشکیلات را شامل می‌شد اسامی داده شده اگر در بخش کارگری نبودند می‌شد از ضربه زدن جلوگیری شود ولی کارگران بخاطر فعالیت در محیط کار و شناسایی آنها توسط بسیج کارگری، کارگران دیگر هم زیر ضرب می‌رفتند. کمتر تشکیلات کارگری می‌توان یافت که خودش سبب ضربه خوردن شده است در تمامی موارد ضربه تشکیلات سیاسی بود که به بدنه می‌رسید و قربانیان آن کارگران ساده بودند که هیچ نقشی در تشکیلات نداشتند. تنها کافی بود که یک نفر از یک تشکیلات تن به همکاری می‌داد و در گشت‌های خیابانی به شناسایی فعالین بپردازد و هر شب تعدادی کارگر به کمیته و کمیته مشترک برده شوند. بیش از ۴۵۰ کارگر در دهه شصت اعدام شدند.

۵- تقدس زدایی از رهبران

هرکه را چشم در دهان تو رفت / دیگرش گوش نشنود پندی

در دوران جدید با تکنولوژی پیشرفته هرگونه فعالیت که تهدیدی برای حکومت باشد از طرف نیروهای امنیتی شناسایی می‌شود و نیروی همکار نیز زیاد شده است. فقر مالی هم مشکلی است که معدودی را آلوده کرده است.

در شرایط پیچیده این دوره که کار جمعی بسیار محدود است و در نبود امکان کار جمعی گسترده، در محافل کوچک فرد می‌تواند تبدیل به یک قطب یا راهنما شود. یکی از مشکلات، مبارزه با چهره سازی هایی است که بعضاً از فعالین کارگری بوجود می‌آورند. چهره هایی که گاه ممکن است بر اثر ناپیگیری در میان کارگران به عکس خود تبدیل شوند. این چهره سازی ها نمی‌تواند از جانب تشکل های کارگری صورت گیرد بلکه به طور عمدۀ نفوذ افکار غیرکارگری در گروه هایی است که مقهور قهرمان پروری نظام سرمایه داری و یا شبکه های اجتماعی متعلق به آنان شده اند.

شواهدی هست که حتی تعداد کوچکی از این قهرمانان در واقع برای از بین بردن اپوزیسیون به خارج آمده اند و اپوزیسیون هم متأسفانه در دام اشان افتاده و نمی‌تواند از آن رهایی یابد. در عین حال نیز تعدادی با برگشت به داخل برای کار کردن نیز مشکل را زیاد می‌کنند. این رفت و آمدهای زیر پوشش تحصیلاتی جای سوال بسیاری برای فعالین کارگری گذاشته است.

بعد دیگر این مساله در زندانهای این دوره است که از جانب زندانی نامه نگاری تند و تیز می‌کنند و گاه می‌توان درک کرد که بسیاری از محتوی این نوشته ها به هم هیچ گونه ارتباطی ندارد و از این طریق جان زندانی را به خطر می‌اندازند تا خود را مبارز جا بزندان و سخنگوی زندانی معرفی کنند.

نتیجه گیری

در حکومت شاه و پسا حکومت پهلوی در ایران در مقاطع کوتاهی یک حزب تاسیس شد و فضای سیاسی هیچگاه شرایطی را بوجود نیاورد که نهادهای اجتماعی آزاد یکدیگر را به چالش بکشند و شناخت سیاسی چندانی به وجود نیامد [21]. در سال ۱۳۵۷ در اصل اکثر قریب به اتفاق نیروهای سیاسی در پذیرفتن چارچوب رهبری حکومتی جدید و برانداختن نظام

پادشاهی به توافق رسیده بودند و همین امر پاشنه آشیل مبارزات بعد از سرنگونی شد. چرا که تا مقطع سال ۵۹ و بعد از سال شصت این نیروها هیچگاه نتوانستند خود را از نقد همکاری بری دارند و پس از قیام نیز جریاناتی تن به همکاری بیشتری دادند و در میان خود درگیر بودند و همدیگر را عامل امپریالیست خطاب می کردند و تا حد نابدی یکدیگر پیش رفتند و اپوزیسیون سابق بخش عمده اش پوزیسیون حکومت جدید بود و جریاناتی مانند حزب توده، بخش اکثریت فدایی، رنجبران، و مجاهدین رهبری روحانیت را در ابتدا قبول داشتند. برگرداندن باور مردم از آن حمایت در دوران جنگ و در بحبوحه درگیریهای نظامی کار آسانی نبود.

به زانو در آوردن این اپوزیسیون در دوران پسا سی خرداد برای حاکمیت امری ساده نبود اما در پرتو همین حمایتهای خود نیروهای سیاسی حاکمیت بخش زیادی از مردم را در کنار خود آورد و بخشی از همین نیروها در سرکوب همدیگر و دادن یاران دیروز به مسلخ مرگ برگ درخشان در کارنامه خود دارند.

رهبران سیاسی با چنان فشاری در زندانها روبرو بودند که یا باید مرگ را می پذیرفتند یا هر چه به آنها دیکته شده بود. آنهاييکه حتی می دانستند تیغ از روی گردن آنها دور نخواهد شد تنها برای کمتر شدن فشار جسمی تن به همکاری می دادند، حتی میدانستند مرگ در انتظار آنهاست.

در اواسط دهه شصت مبارزه با شکست روبرو شده بود و حاکمیتی که همیشه خود را در شرایط نارنجی می دید بعد از کشتار های وسیع در یک قتل عام تسویه حساب آخر را به پایان برد.

صدمات و شکست زمانی بیشتر خود را نشان می داد که مبارزینی دست به همکاری می زدند. قهرمانان کمتر دیده می شدند چون در انفرادی بودند. حسینیه ها مملو بود از نمایشهایی که بینندگان در دوران پسا سرنگونی رژیم شاه به مبارزه پیوسته بودند. عده قلیلی از رهبری جریانات با همکاری اشان توانستند انسانهای بسیاری را خرد کنند زیرا بسیاری از کسانی که در این نمایشات برده می شدند مردم عادی بودند که مبارزه را تنها در پس داستانهای دوران گذشته یاد گرفته بودند.

مبارزات اجتماعی و سرنگونی رژیم پهلوی بیشتر مبارزه برای جامعه ای دموکراتیک بود تا طبقاتی. در دهه هشتاد است که بیشتر مبارزات به مسائل اقتصادی کشیده شده است ولی هنوز هم امر جامعه دمکراتیک و وظیفه عمومی خود را نشان میدهد.

اما بسیاری از همان پوزیسیون و اپوزیسیونهای بعدی چرا در خارج مانده اند؟ کم نیستند از نوع اپوزیسیونی که رفع تحریم را از غرب و آمریکا را حلال و حمایت از مبارزات مردم را عامل امپریالیستی می دانستند و می دانند.

احمد اشرف در مقاله کالبد شکافی انقلاب نقش کارگران در انقلاب صنعتی ایران می نویسد: ” بطور کلی، اندیشمندان “جامعه و انقلاب” را به دو گروه تقسیم کرده اند: یکی آنهایی که نظام اجتماعی را بر پایه وفاق جمعی و تعادل و توازن اجتماعی می دانند و در نتیجه انقلاب را رویدادی عرضی و اتفاقی، از نوع بلای ناگهانی و بیماری بزرگ، می پندارند؛ دیگر آنهایی که نظام اجتماعی را بر پایه تضاد طبقاتی و اعمال زور از سوی طبقه حاکم بر طبقه محکوم می پندارند و در نتیجه جامعه را بیمار و انقلاب را امری طبیعی و سودمند و ضروری می انگارند. سوال اساسی برای گروه نخست آن است که چرا انقلاب حادث می شود. حال آن که مسئله اساسی برای گروه دیگر آن است که چرا انقلاب به وفور رخ نمی دهد و طبقاتی که انتظار انقلابی بودن از آن ها می رود انقلابی از آب در نمی آیند و این، مسئله اساسی و دستور کار برای انقلاب نمی کنند. بنابر به گروه دوم روشنفکران متعهد و هوادار طبقه کارگر، که طبعا تعلق دارند، باید کاوش در علل ضعف سیاسی و انقلابی طبقه کارگر ایران باشد؛ و این که چرا این طبقه آن طور که باید و شاید نقش عمده ای در انقلاب بازی نکرد، و نه افسانه پردازی در باره نقش اساسی و کلیدی پرولتاریا در انقلاب. در این جاست که تفاوت آشکار میان مبارزان

داخل کشور، که داخل گود بودند، و روشنفکران خارج نشین، که از دور دستی بر آتش داشتند، آشکار می‌شود. ” باید در داخل بود و از نزدیک دید که بحث های نیروهای ضد کارگری چگونه لحظه به لحظه زندگی فعالین کارگری را تحت شعاع قرار داده است [23] و اما نه باید مقهور آن شد و نه آن را نادیده گرفت. ضرورت مبارزه نه امید به معجزه دارد و نه قهرمانهای کوتاه مدت. جنبش کارگری نیاز به کار گروهی متحد و بدون چشمداشت دارد.

راه‌های مقابله

با توجه به این تجربیات بود که جنبش نوین کارگری و چپ مسیری متفاوت را در پیش گرفت و آن فعالیت علنی در دفاع از کارگران و زحمتکشان بود تا آنکه بتواند تاکتیک نیروهای ضد کارگری در برخورد با نیروهای کارگری را تا حدودی خنثی کند. زیرا با پیشرفت تکنولوژی نیروهای امنیتی در چهل سال گذشته در سطح منطقه و سراسر جهان و در مقابل در جا زدن نیروهای کارگری و مبارزه، امکان گسترش سازمان‌های مخفی به صورت سابق وجود نداشت. پس باید راهی نوین آغاز می‌شد که امکان ضربه پذیری آن کمتر باشد و یا آن‌که به راحتی بتوان ضربات وارده را جبران نمود. این جنبش بر دو مولفه اساسی تاکید داشته و دارد:

۱ - استقلال سازمانی و گسست از احزاب و سازمان‌های قدیمی که عمدتاً در خارج از کشور مستقر هستند، ضمن احترام و استفاده از تجارب گذشته آنان در مسیر مبارزات کارگری. این امر از بسیاری مخاطرات در سازماندهی نیروهای فعال جلوگیری می‌کند زیرا که این ارتباط اولاً به راحتی نیروها را ضربه پذیر کرده و بهانه به دست نیروهای امنیتی می‌دهد که فعالان کارگری را متناسب به گروه‌های برانداز کنند و حکم‌های سنگین به آنان بدهند چنان که در بسیاری از پرونده‌های فعالان کارگری تا کنون این کار را کرده‌اند. ثانیاً فرقه‌گرایی که بازمانده دوران قبلی مبارزه است در این گروه‌ها هم چنان حل نشده و ریشه بسیاری از تفرقه‌ها در درون فعالان کارگری را می‌توان در یارگیری گروه‌های سنتی جستجو کرد که عمدتاً در خارج کشور مستقر هستند و بیشتر از دور دستی بر آتش دارند.

۲ - تلاش در جهت علنی بودن فعالیت‌های کارگری و استفاده از تمام امکانات مبارزه علنی برای دفاع از حقوق کارگران و زحمتکشان. این امر در درجه اول امکانات فعالیت علنی را که در این دوره از مبارزات ضروری است؛ برای نیروهای فعال فراهم می‌آورد و حساسیت نیروهای ضد کارگری را برای خواسته‌های به حق کارگران و زحمتکشان کمتر می‌کند. هر چند که محافل ضدکارگری دست از مقابله با حقوق کارگران را برنخواهند داشت ولی با علنی بودن فعالیت‌های کارگری که از حق و حقوق زحمتکشان بدون هیچ سازش و کوتاه آمدنی دفاع می‌کند جرات و جسارت کارگران برای احقاق حقوق خودشان هر روز بیشتر می‌شود و این مهم را هم اکنون ما در فعالیت‌های کارگری که در دوره نوین آغاز شده است به خوبی شاهد هستیم و پیشرفت و مشروعیت دفاع از حقوق کارگران و زحمتکشان در جامعه هر روز بیشتر می‌شود. علاوه بر آن دیگر مسئله نفوذ نیروهای ضد کارگری در فعالیت‌های کارگری هر روز کمتر می‌شود زیرا امکان علنی افشای آنها وجود دارد. همان‌گونه که در سال‌های اخیر بسیاری از توطئه‌های تفرقه‌افکنانه که ریشه در محافل ضدکارگری داشته است به خوبی افشاء شده و فعالان صادق جنبش کارگری از آنان فاصله گرفته‌اند.

نمونه از آن در سال گذشته که برخی محافل ضد کارگری سعی کردند با تخریب چهره‌های قدیمی و تشکل‌های مستقل فضای بی‌اعتمادی را در جنبش کارگری رواج دهند که با هوشیاری فعالان توطئه آنان خنثی شد و صفوف فعالان کارگری و تشکل‌های مستقل به یکدیگر نزدیک‌تر شد.

این را در مقاله دیگری پی خواهیم گرفت.

منابع و زیرنویس‌ها:

[1] <http://www.hambastagi.org/new/fa/farsi-received-articles/1488-milton-friedman-with-catastrophic-ideas.html#%D8%B1%D8%AF%D9%87>

[2] <http://bamdadkhabar.com/2013/03/23445/>

[3] <https://www.youtube.com/watch?v=jBx-3GqhQks>

[4] <http://sharghdaily.ir/1392/10/24/Files/PDF/13921024-1928-3-4.pdf>

<http://www.sedayeeghtesad.ir/News/3573.html>

[5] به عنوان مثال لازم است به مبارزات مردم فلسطین که بیش از شصت سال در حال مبارزه هستند اشاره کنیم

یکم: سپتامبر ۱۹۷۰ در اردن بود. ارتش ملک حسین با پشتیبانی آمریکا و اسرائیل مراکز تجمع فلسطینی ها را از جمله با بمب ناپالم به آتش می کشید. دو تن از رهبران برجسته مقاومت، صلاح خلف ابویاد و نایف حواتمه دستگیر شدند. آنان پس از چند روز اعلام آتش بس کردند. پاسخی که رهبری به این پیشنهاد نابجا داد این بود که آن دو نفر در زندان در معرض اطلاعات نادرست قرار گرفته اند و پیشنهادشان برای سرنوشت جنگ قابل قبول نیست. ابوجهاد، مرد شرایط سخت، که فرماندهی نیروهای درگیر را به عهده داشت افزوده بود: "سرنوشت جنگ را آخرین مبارزی تعیین می کند که آخرین سلاح را در دست دارد." "من هنوز هم طنین این موضع گیری قاطع و انقلابی را در گوش دارم.

دوم: اعتراف تلویزیونی ابو داود یکی از رهبران الفتح بود که در سال ۱۹۷۲ زمانی که فلسطینی ها استراتژی خود را بر واژگونی رژیم ملک حسین در اردن قرار داده بودند مأموریت مهمی در این رابطه به عهده داشت. وی پس از آمادگی هایی که چندین ماه طول کشیده بود و در آستانه یک سلسله اقدامات نظامی مهم در اردن، دستگیر شد و آن طرح بزرگ عملیاتی ناکام ماند. پس از چند هفته و در حالی که پوستره های حمایت از او به عنوان رهبری که به اسارت در آمده از سوی سازمان آزادیبخش فلسطین کوچه ها و خیابان های کشورهای عربی را می پوشاند، وی در تلویزیون اردن ظاهر شد و استراتژی الفتح جهت واژگونی رژیم اردن را نادرست خواند ولی چندی بعد با اعمال نفوذ و بده بستان هایی که بین کشورهای عرب وجود داشت آزاد شد. وقتی دیدم که او به بیروت بازگشته و به دفتر الفتح رفت و آمد می کند بسیار تعجب کردم و از یکی از مسوولین فلسطینی پرسیدم که قضیه چیست؟ در بین ما ایرانی ها اگر کسی چنین کاری که او کرده انجام دهد برای همیشه از جامعه مبارزان سیاسی و حتی مردم عادی مطرود می گردد، تازه اگر او را زنده بگذارند! آیا کار او موجب یأس مردم نمی شود؟ در پاسخم گفتم: "خب، شکنجه شده و طاقت انسان که بی حد و مرز نیست. از طرف دیگر جنبش فلسطین یک جنبش توده ای است با همه نقاط قوت و ضعفی که در زندگی طبیعی مردم وجود دارد. از طرف دیگر مردم هم انتظار خود را با معیارهای بزرگ می سنجند و با مقاومت یا ضعفی که فردی (هر چند در مقام یک کادر یا یک رهبر) از خود نشان دهد سرد و گرم نمی شود!"

<http://www.akhbar-rooz.com/news.jsp?essayId=48151>

[6] <http://dowran.ir/show.php?id=210589420>

[7] ساواک یا دوست شکنجهگر غرب، نویسند ههارلد ایرانیرگر - نقل از آیندگان ۱۸ فروردین ۵۸

[8] آیندگان ۱۵ فروردین ۵۸

[9] https://fa.wikipedia.org/wiki/%D9%82%D8%A7%D9%86%D9%88%D9%86_%DA%A9%D8%A7%D8%B1_%D8%A7%DB%8C%D8%B1%D8%A7%D9%86

[10] http://www.qomprisons.ir/index.php?Module=SMMNewsAgency&SMMOp=View&SMM_CMD=&PageId=838

http://www.westazarprisons.ir/index.php?Module=SMMNewsAgency&SMMOp=View&SMM_CMD=&PageId=2117

[11] <http://www.shahrvand.com/archives/60528>

[12] <https://cafenaderi2.wordpress.com/2012/12/14/behnood/>

<http://www.ensani.ir/storage/Files/20101118145919-185.pdf>

[13] <http://www.iranglobal.info/node/7608>

[14] در دوران سالهای پنجاه جریانات سیاسی می توانستند حتی مکالمات ساواک را هم شنود کنند. پوران بازرگان که خود در بخش شنود کار میکرده گزارشی نوشته که در زیر میخوانید:

«حالا جریان رادیو و واقعه روز ششم اردیبهشت ۱۳۵۳ را که خودم از بی سیم ساواک شنیدم برای شما بازگو می کنم. خوشبختانه پس از ۳۱ سال همه چیز در ذهنم نقش بسته است. در این روز از اردیبهشت ۵۳ من که به بی سیم ساواک گوش می دادم ناگهان متوجه شدم که مسأله حادی در پیش است و ساواک مشغول عملیاتی ست. عملیات در خیابان ویلا بود نزدیک همان ایستگاه ویلا در خیابان شاهرضای قدیم، بین میدان فوزیه و میدان ۲۴ اسفند. اکیپها به مرکز می گفتند که همه چیز درست و مرتب است و سوژه هم خیلی طبیعی راه می رود (سوژه را ساواک به فردی می گفت که با خود سرقرار می برد تا فرد لورفته را شناسایی کند). در اینجا سوژه دختری بود که سر قرار می آوردند برای شناسایی رفیقش. در حینی که اکیپها منتظر بودند که فرد مزبور بیاید، ناگهان به مرکز خبر دادند که يك مرد وارد محوطه شد و می پرسیدند که او را دستگیر کنیم یا نه. مرکز جواب داد که قرار است زنی سر قرار بیاید، با آن مرد کاری نداشته باشید. برای من لحظات به کندی می گذشت. بالاخره اکیپ به مرکز گفت زنی وارد محوطه قرار شده و سوژه هم خیلی طبیعی راه می رود. مرکز گفت فرد را تعقیب کنید. از قرار، فرد تعقیب شده متوجه وضع غیر عادی می شود. اکیپها تا میدان فوزیه فرد اول را تعقیب می کنند. در همین زمان، يك زن دیگر با زن اول تماس می گیرد. اکیپ این امر را به مرکز اطلاع می دهد. مرکز در جواب گفت فرد اول را بگیرید و دومی را تعقیب کنید (البته قصد آنها رسیدن به خانه ای بود که در کوچه شترداران [خیابان ری] قرار داشت. در میدان فوزیه، فرد [زن] اول را که گویا، آنطور که بعداً فهمیدیم، شیرین معاضد بوده می گیرند و فرد [زن] دومی را که مرضیه احمدی اسکویی بوده تا نزدیکی میدان ژاله تعقیب می کنند. در همین وقت، اکیپ می گوید: دومی به نظر می رسد مسلح است، چه کنیم؟ (می دانید که ساواکها بیش از مبارزین مسلح از جان خود می ترسیدند.) مرکز دستور داد به رگبار ببندید. در اینجا پرونده دومی هم که مرضیه اسکویی باشد بسته می شود. تا اینجا من خودم شخصاً از بی سیم شنیدم. بعداً از رفقای خودمان شنیدم که آن مردی که وارد محوطه شده بوده حمید اشرف بوده است. باری، موج بی سیم ساواک از آن روز به بعد قطع شد»...

<http://peykarandeesh.org/pouranbazargan/567-bisimesavak.html>

<https://www.youtube.com/watch?v=qRUfj4aVK3w>

[15] دکتر علیرضا اسلامی در مصاحبه با خبرگزاری دفاع مقدس در سوال طرح مالک- مستاجر چه بود؟ می گوید:

«طرحی بود که برای شناسایی خانه های تیمی منافقین طراحی و اجرا شد و از طریق آن هویت ساکنین تمام خانه های شهر تهران کنترل شد. ایشان اقدامات متعددی برای شناسایی منافقین و ایجاد امنیت انجام داد. مثلاً اقدام دیگر شهید لاجوردی کنترل چاپخانه ها بود چون در آن زمان کسی آنها را کنترل نمی کرد و از طرفی آن موقع تمام گروه ها فعال بودند و مثل حزب توده، فرقان، آرمان مستضعفان و مجاهدین خلق و ... هر کدام نشریاتی داشتند که نظارت بر نشریات و چاپخانه ها توسط دادستانی انجام شد. البته بعضی مدارک و جزوات مارکسیستی از خارج وارد می شد که دادستانی آنها را توقیف می کرد. از دیگر اقداماتی که در دادستانی زمان ایشان برای مقابله با گروه های مسلح انجام شد، صدور مجوز حمل سلاح و نظارت بر پست بود. <http://www.defapress.ir/Fa/News/26211>

[16]

<http://www.edalatgolestan.ir/%D8%AA%D8%B1%D9%88%DB%8C%D8%AC-%D9%81%D8%B1%D9%87%D9%86%DA%AF-%D8%B4%D9%87%D8%A7%D8%AF%D8%AA/8393-%D8%AA%D8%B9%D8%A7%D9%85%D9%84-%D8%AA%DB%8C%D9%85-%D9%84%D8%A7%D8%AC%D9%88%D8%B1%D8%AF%DB%8C-%D8%A8%D8%A7-%D8%A7%D8%B7%D9%84%D8%A7%D8%B9%D8%A7%D8%AA-%D8%B3%D9%BE%D8%A7%D9%87-%DA%86%DA%AF%D9%88%D9%86%D9%87-%D8%A8%D9%88%D8%AF%D8%9F.html>

[17] مروری در جنبش کارگری، دانشجو نشریه تحقیقی دانشجویات ایرانی در امریکا جولای ۱۹۷۷

[18] نقل از پرونده محاکماتی تهرانی در دادگاه انقلاب اسلامی

[19] کیهان فروردین ۵۸ جریان دادگاه

[20] بورشگراو سردبیر نیوزویک فکر میکرد با اطلاعاتش از نیروهای امنیتی شوروی و کمک کردن برای سرنگونی رژیم شاه نقش کمونیست را در ایران کم میکند. مسئول پروژه چندملیتی پیشگیری خطر در مرکز استراتژی تعلیمات بین المللی است. کهنه کار دوران جنگ سرد ریاست جمهوری نیکسون کسی است که معتقد است از کانال سوئز به بعد همه کشورها را باید کنترل کرد. البته کتاب نیزه- نیزه پران "The Spiking Spike" اسامی کارکنان سازمان امنیت شوروی کی جی بی در خارج از شوروی را افشا کرد که در اصل این کتاب به جای نرسید و کسی آنرا جدی نگرفت.

در ۱۳۵۶/۷/۳۰ روزنامه ی کیهان با تیتر بزرگ در صفحه ی اول خود نوشت: «توطئه ی آمریکا برای مداخله در ایران فاش شد». در زیر این تیتر با خط قرمز نوشته شده بود: «علی امینی در برابر ۳۵ میلیون دلار وام آمریکا به نخست وزیری رسید». دوازده روز بعد (۱۳۵۶/۸/۱۲)، شاه مصاحبه ای با آرنود بورشگراو- سردبیر نیوزویک- داشت. به پرسش و پاسخ توجه کنید:

«سردبیر نیوزویک: «دو هفته پیش دولت ایران یک گزارش خبری منتشر کرد و طی آن اعلام داشت که پرزیدنت کندی از پرداخت یک وام ۳۵ میلیون دلاری برای انتصاب علی امینی به نخست وزیری استفاده کرده و شما را تحت فشار گذارده بود. اولاً آیا این گزارش صحت داشته است؟ و دوم این که آیا میخواستید بگوئید اشخاصی که در خانه های شیشه ای زندگی میکنند نبایستی سنگ پرانی کنند؟»

شاه: «این مربوط به تاریخ گذشته است ولی صحت دارد. فرضیه ی شما نیز صحیح است. من خیلی بیش تر میتوانم در این مورد صحبت کنم ولی نخواهم کرد» ایرج امینی، بر بال بحران، زندگی سیاسی علی امینی، ص ۵۲۴

[21] هشت روز پس از سرنگونی رژیم شاه، حزب جمهوری اسلامی توسط آقایان خامنه ای، رفسنجانی، باهنر و موسوی اردبیلی تشکیل شد و طی نامه ای در سال ۶۵ مبنی بر اینکه "در این شرایط بود که حضرت آیت الله خامنه‌ای و هاشمی رفسنجانی، دو تن از مؤسسان و بنیان گذاران باقیمانده طی نامه‌های ضمنی بر شمردن خدمات حزب، «ادامه کار آن در شرایط کنونی بهانه ای برای ایجاد اختلاف و دو دستگی و موجب خدشه در وحدت و انسجام ملت» دانسته و خواهان موافقت امام خمینی(ره) (برای تعطیلی حزب شدند. با موافقت حضرت امام، کارنامه بزرگ ترین و فراگیرترین حزب سیاسی پس از پیروزی انقلاب اسلامی بسته شد. «عملا در ۱۱ خرداد ۱۳۶۶ منحل میشود.

<http://shakhsiatnegar.com/%D8%AD%D8%B2%D8%A8-%D8%AC%D9%85%D9%87%D9%88%D8%B1%DB%8C-%D8%A7%D8%B3%D9%84%D8%A7%D9%85%DB%8C>

یکشنبه ۱۱ اسفند ۱۳۵۳ محمدرضا پهلوی حزب رستاخیز را با این استدلال که «در هیچ کشور دیگری چنین پیوند نزدیکی بین حاکمان و مردم وجود ندارد» تاسیس کرد تا به گفته خود از طریق آن، «همگان در اداره امور مملکتی شریک و سهیم شوند و امکان شناسایی استعدادها فراهم شود»

حزب رستاخیز از آغاز حیاتش تا حدود یک سال بعد، تلاشی پیگیر را برای ایجاد یک سازمان فراگیر سامان داد چنانکه علاوه بر تسلط بر اغلب قریب به اتفاق نهادهای حکومتی اعم از مجلس و وزارتخانه‌های دولتی، با برگزاری کنگره حزبی، تشکیل مجمع سندیکاها، کارگری، سازمان زنان و همچنین بهره‌گیری از رادیو تلویزیون دولتی و پنج روزنامه که ارگان رسمی حزب در حوزه‌های مختلف سیاسی، فرهنگی و اجتماعی بودند، در طول یکسال توانست در قالب شاخه‌های محلی بیش از ۵ میلیون نفر را نیز به عنوان عضو پیوسته نامنویسی کند. این حزب همچنین در خردادماه ۱۳۵۴ بیش از هفت میلیون نفر را برای انتخابات مجلس دست‌آمده به پای صندوق‌های رای کشاند و پس از انتخابات با غرور و افتخار اعلام کرد که «موفقیت ما در تاریخ سیاسی بی‌سابقه است.» با این حال، کمتر از سه سال بعد، این حزب ظاهراً فراگیر در برابر اوج‌گیری بزرگترین تهدید سیاسی تاریخ عمر حکومت پهلوی دوم که به شعله کشیدن آتش انقلاب انجامید، تصویر حزبی مستاصل با بدنه‌ای منفعل را به نمایش گذاشت.

<http://www.tarikhirani.ir/Modules/files/Phtml/files.PrintVersion.Html.php?Lang=fa&TypeId=All&filesId=904>